

حجِ حَسَبی و فروعَات آن

محسن ملک‌افضلی اردکانی^۱

چکیده

از مسائلی که به استناد صحیح بُریدِ عَجلی از امام صادق ع مورد بررسی فقهای متقدم و متأخر قرار گرفته، مسئله انجام شدن حج کسی است که مالی را نزد دیگری به ودیعه گزارده. چه بسا ورثه شخص مستطیع فوت‌شده، از انجام شدن حج وی خودداری کنند یا آنکه اجازه انجام دادن آن را به امین ندهند که روایت مذکور، حکم اجمالی این مسئله را بیان کرده است. وجه نام‌گذاری نویسنده از چنین حجبی به «حجِ حَسَبی»، از آن روست که حج مستقرشده بر میت، نباید ترک شود و بر کسی که مالی از او در اختیار دارد، واجب است آن را به‌عنوان یکی از امور حَسَبی به‌جا آورد. ذیل این مسئله، فروعَات متعددی قرار دارد؛ اما فقها صرفاً بر اصل مسئله وجوب به‌جا آوردن حج از سوی ودیعه‌گیرنده، فی‌الجمله اتفاق دارند و در فروعَاتی نظیر امکان تَسْری حکم مندرج در روایت به دیگر واجبات مالی و دیون، سرایت این حکم به سایر ایادی، وجوب اذن حاکم و...، اختلاف نظرهای جدی وجود دارد. مقاله پیش‌رو با هدف بازپژوهی اصل این حکم و ارائه تقسیمی جامع از اقوال فقها درباره مهم‌ترین فروعَات آن، با روش اسنادی و تحلیلی و در جهت اثبات این فرضیه سامان یافته است که: انجام شدن حج حَسَبی، اختصاص به ودیعه ندارد و اذن حاکم در آن شرط نیست؛ اگرچه برای پرهیز از اختلافات بعدی، کسب اجازه از حاکم اسلامی، امری نیکوست و همه شروط مقرر در جهت حفظ مصلحت متوفا، نایب و ورثه است.

کلید واژه‌ها: حج حَسَبی، نیابت حج، ودیعه، روایت بُریدِ عَجلی، اذن حاکم، واجبات مالی میت.

مقدمه

درباره اهمیت و جایگاه حج در اسلام، آیات و روایات بسیاری در دست است. در سترگی حج، همین بس که خداوند متعال، بندگان مؤمن و توانمندش را به آن فراخوانده و به ترک‌کنندگان آن نسبت کفر عملی داده است (آل عمران: ۹۷). فقها نیز به حج اهمیتی ویژه داده‌اند و حج را حتی از شخص مستطیع فوت شده ساقط نمی‌شمارند؛ چنان‌که شهید ثانی در باب وصیت، تقسیمی از واجب به دست داده و آن را به واجب اصلی و غیر اصلی تقسیم کرده و حج را در ردیف اموری همچون کفارات و ردّ مظالم، از واجبات اصلی شمرده است که باید مخارج آن از اصل ترکه میت خارج شود؛ هر چند متوفا به آنها وصیت نکرده باشد (شهید ثانی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۲۳۸).

از موضوعات دامنه‌دار حج، مسئله نیابت است. احکام بسیاری در این خصوص در کتب حج و مناسک مورد بحث و بررسی قرار گرفته. از احکامی که در کتب فقه‌الحج مورد توجه فقیهان بوده، اما در کتاب‌های مناسک حج از آن سخنی به میان نیامده، مسئله مبادرت به انجام شدن حج از سوی کسی است که مالی از متوفا نزد وی وجود دارد. اهمیت این مسئله، آن‌گاه آشکار می‌شود که حج بر صاحب مال مستقر بوده و از دنیا رفته است و در اختیار دارنده مال، می‌داند که اگر مال را به ورثه میت برگرداند، حج او را به‌جا نخواهند آورد. در ادامه این مسئله، مسائل دیگری نمایان می‌شود؛ از قبیل اینکه آیا انجام شدن این حج، صرفاً شامل ودیعه می‌شود یا عناوین دیگر را نیز دربر می‌گیرد؟ همچنین آیا برای انجام شدن چنین حجی، اجازه گرفتن از حاکم اسلامی لازم است یا خیر؟

مستند کلی انجام شدن چنین حجی، که نگارنده آن را «حج حسبی» نام نهاده، روایتی صحیح از بُریدِ عَجَلی از امام صادق علیه السلام است که در ادامه از نظر خواهد گذشت.

مقاله پیش رو با هدف تبیین مهم‌ترین احکام مربوط به حج حسبی و با روش اسنادی و توصیف اقوال فقها با بهره‌گیری از ابزار کتابخانه‌ای سامان یافته است و نگارنده انتظار دارد پس از استفتای متولیان امر از مراجع عظام تقلید، مسائلی چند در این موضوع در مناسک حج مندرج شود و در اختیار روحانیون کاروان‌های حج و حجاج بیت‌الله الحرام قرار گیرد.

تبیین مفاهیم اساسی

۱. مفهوم امور حسبی

امور حسبی از اصطلاحات پُرکاربرد فقه است. این ترکیب وصفی، از واژگان «امور» و «حسبی» تشکیل شده. امور، جمع امر و به معنای شأن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۸) و حسبی از واژه «حسبه» اخذ شده. حسبه در لغت، به معنای اجر و پاداش است (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۴۱). ابن اثیر در بیان مفهوم حسبه می‌نویسد:

حسبه، اسم [مصدر] از احتساب است؛ مثل عده از اعتداد؛ و... عبارت است از مبادرت به طلب و تحصیل اجر و ثواب، به وسیله صبر و شکیبایی در مقابل کارهای سخت و مشکل یا به وسیله انواع نیکوکاری‌ها و اقدام به انجام آنها بر وجهی که مقرر شده، برای به دست آوردن ثوابی که برای آن تعیین شده است (ابن اثیر، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۲).

این تعریف بیش از آنکه تعریفی اصطلاحی باشد، تعریف لغوی اقتباس شده از کتب لغت است؛ از این رو دانشیان فقه به تعریف شرعی آن مبادرت کرده‌اند. برای مثال، امام خمینی رحمته‌الله از نگاه فقه حکومتی و ولایت فقیه، امور حسبی و حکم آن را این‌گونه بیان کرده است:

امور حسبی، اموری است که می‌دانیم شارع مقدس، راضی به ترک و اهمال آن نیست. اگر این امور متولی خاصی دارد، بحثی نیست؛ اما اگر ثابت شود که به

نظر امام معصوم بستگی دارد، به استناد ادله اولیه برای فقیه هم ثابت است و اگر احتمال داده شود که اجرای امور حسبی دَوْران دارد، به نظر فقیه عادل یا شخص عادل [غیر فقیه] یا شخص ثقه، لازم است به قدر متیقن اخذ شود که عبارت است از فقیه عادل ثقه و اگر امر، دائر بین متباینین است، باید به نظر هر دو باشد. (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۶۵).

مرحوم نراقی نیز بی آنکه نامی از امور حسبی برده باشد، آن را توصیف کرده و از وظایف ولی فقیه برشمرده است (نراقی، ۱۴۱۷، ص ۵۳۶).

۲. مفهوم حج حسبی

از آنجاکه هیچ یک از فقها چنین تعبیری را به کار نبرده اند، باید با بهره گیری از مفهوم اصطلاحی امور حسبی، تعریفی از «حج حسبی» به دست داد؛ با این بیان که «مراد از حج حسبی، حجی است که بر عهده شخصی مستطیع مستقر شده و از دنیا رفته است؛ درحالی که اموالی از وی در اختیار شخص دیگری است. از این رو، از آنجاکه شارع مقدس به ترک این حج به عنوان یک دین شرعی راضی نیست، بر آن شخص واجب است با شرایطی، به انجام حج از سوی شخص متوفا اقدام کند». اما در اینکه آیا گستره مفهومی امور حسبی، عبادات را که رابطه خالق و مخلوقی است در بر می گیرد یا خیر، تفاوتی اندک میان اندیشمندان فقهی به چشم می خورد؛ چنان که شهید صدر، مفهوم فقهی امور حسبی را شامل تکالیفی می داند که مورد ابتلا و نیاز مردم است. وی هدف از قیام به آنها و تصدی آن را تقرّب به خدا دانسته است؛ طوری که اگر کسی به انجام این امور نپردازد، مردم در تنگنا و سختی قرار می گیرند (شهید صدر، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۶۴ و ۸۳). اما به استناد تعریفی که امام خمینی و دیگران از این اصطلاح به دست داده اند، مفهوم امور حسبی اطلاق دارد و هر آنچه را که شارع مقدس به ترک آن راضی نیست، شامل می شود؛ اعم از آنکه آن امر، عبادتی مربوط به یک شخص باشد که قصد قربت در آن شرط باشد؛

مثل حج یا از امور عمومی باشد که ممکن است در آن قصد قربت شرط شده یا نشده باشد. البته چه بسا بتوان با توسعه مفهوم لفظ «مردم» که در تعریف شهید صدر مندرج است، از تعریف ایشان نیز استفاده اطلاق کرد و امور مربوط به یک نفر، از جمله حج یک نفر را نیز امور حسبی پنداشت.

تبیین موضوع و اصل اولی

از منظر فقه، مقتضای قاعده و اصل اولی، آن است که هیچ کس نمی تواند بدون اذن مالک در مال دیگری تصرف کند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۸۶) و باید آن را به مالکش برگرداند؛ خواه این مال مورد ودیعه باشد یا چیزی دیگر؛ اما بر این قاعده، استثنائاتی وارد شده است. از این استثنائات که فی الجمله مورد اتفاق فقها قرار گرفته (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۱۲۲) و بر آن ادعای اجماع شده (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۲۹۴)، این است که اگر مودّع (ودیعه گذارنده) مالی را نزد مستودع (ودعی یا ودیعه گیرنده) به عنوان ودیعه (امانت برای حفظ مال) گذاشته باشد و فوت کند؛ درحالی که مستودع می داند حج بر او مستقر شده بوده است و علم دارد به اینکه ورثه او به دلیل فقر یا دلیلی دیگر، حج او را به جا نخواهند آورد یا وجوب حج را بر مورث انکار خواهند کرد، می تواند به نیابت از او حج بگذارد یا کسی را نایب بگیرد و اجرت حج را از آن مال بردارد و اگر چیزی اضافه آمد، آن را به ورثه بدهد؛ اگرچه گفته شود با فوت مورث، مال به وراثت منتقل شده است (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۰۳؛ همو، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۱۲؛ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۲۷۹؛ همو، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۲۶؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۶۳۰؛ امام خمینی، بی تا، ج ۱، ص ۴۰۱ - ۴۰۲).

فقیهان انجام چنین حجی را از این باب دانسته اند که ادای واجبات مالی متوفا (اعم از حج یا غیر آن)، از امور حسبی است (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۰۹؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۲؛ خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۱۲۶)؛ چنان که برخی در این باره تصریح کرده اند که «حج، دینی بر عهده میت است» (علامه حلی،

۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۱۸۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۷۷۴) و روشن است که ادای دیون متوفا، از مصادیق بارز امور حسبی است. گفتنی است که مرحوم محقق حلی، مبنای جواز استیجار چنین حجی برای متوفا را خروج مال از ملک ورثه می‌داند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۰۹). چه بسا منظور ایشان، این است که با استقرار حج بر مودّع فوت شده، به اندازه مخارج حج، هزینه شده و به ملک وراثت در نمی‌آید. چنان‌که مرحوم علامه تصریح کرده است که ورثه در مقدار حج از آن مال سهمی ندارند و مابقی به ایشان داده می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۱۸۰). اما اگر گفته شود مال به ورثه منتقل می‌شود و آنها حج مورث را به دلیل عذری مثل جهل و امثال آن انکار کنند، مستودع نمی‌تواند از باب حسبه در آن مال تصرف کند؛ زیرا آن مال، مالک دارد و انکار حج از روی عذر است. بر خلاف موردی که از روی علم، انکار یا امتناع می‌کند که در این صورت، مبادرت به انجام حج در امور حسبی داخل می‌شود (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۱۲۸).

مستند اقوال در حج حسبی

۱. روایت بُریدِ عَجلی

نخستین مستند حکم به انجام حج حسبی از سوی مستودّع، که مورد اتفاق فقهاست، روایت صحیحی است از بُریدِ عَجلی از امام صادق علیه السلام به دو طریق که مشایخ ثلاثه، آن را به سند صحیح نقل کرده‌اند. این روایت به گزارش کلینی از این قرار است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانَ عَنْ سُوَيْدِ الْقَلَاءِ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَوْدَعَنِي مَالًا فَهَلَكَ وَ لَيْسَ لِوَلَدِهِ شَيْءٌ وَ لَمْ يَحِجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ حُجَّ عَنْهُ وَ مَا فَضَّلَ فَأَعْطَهُمْ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۳۰۶؛ [طریق دیگر در سایر منابع ذکر شده است] ر.ک: شیخ صدوق،

۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۴۵؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۴۱۶، حدیث ۹۴؛ حر عاملی،
۱۴۰۹، ج ۱۱، ص ۱۸۳).

ترجمه و تقریب استدلال

مرحوم مجلسی اول، معتقد است این روایت، به چهارده سند صحیح از سُوید نقل شده است (مجلسی اول، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۱۴۸). همو این روایت را این گونه معنا و تبیین کرده است:

برید گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که مالی را به من به امانت داده باشد و بمیرد و فرزندان چیزی نداشته باشند و حجة الاسلام نکرده باشد؛ یعنی داند که حج بر او واجب شده است و قرار گرفته است و چون فرزندان چیزی ندارند، گمانش این هست که فرزندان از جهت پدرشان حج نخواهند کرد. حضرت فرمودند که تو به نیابت او حج کن یا حجی از جهت او واقع ساز؛ اگر چه به نیابت دیگری باشد و هر چه زیاد آید، به ایشان ده. (همان جا).

این محدث در شرح خویش بر کتاب من لا یحضره الفقیه، احتمال دیگری را در تفسیر این روایت بیان کرده است که بیشتر فقها آن را بر تفسیر دیگر ترجیح داده‌اند و آن اینکه «اگر مال پدرشان را به وارثان اعطا کند، آن را صرف هزینه‌های زندگی خود کرده و حج پدرشان را ادا نخواهند کرد» (همو، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۶۳). تفاوت دو برداشت، در آن است که در فهم نخست، که با منطوق روایت نیز سازگارتر است، فقر وارثان موجب عدم ادای حج واجب پدرشان شده است؛ اما فهم دوم از این روایت، مبتنی بر بی‌مبالاتی و عدم اهتمام آنها در انجام حج متوفاست. به هر روی، اتخاذ هر یک از دو برداشت، تأثیری در اصل موضوع و حکم آن ندارد؛ چنان که مرحوم محقق خوبی در این باره اذعان کرده است که فقر و غنای ورثه، در اصل حکم تأثیری ندارد؛ بلکه عبارت «لیس لولده شیء»، فرضی از فروض مسئله است که احتمال انجام حج از سوی ورثه نمی‌رود. از این رو در هر موردی که چنین احتمالی

موجود باشد، نباید مال به ورثه داده شود (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۱۲۳). چنان‌که فرقی ندارد که مستودع، نیابت حج را شخصاً بر عهده گیرد یا شخص دیگری را اجیر کند (همان جا؛ نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۴۶).

گفتنی است که مرحوم علامه قبل از نقل این صحیح، به دلیل دیگری برای این حکم استناد می‌کند و آن اینکه «ودیع، مالی است خارج از ارث ورثه که واجب است در حج مصرف شود» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۰۵)؛ اما فقیهان دیگر به این امر، به‌عنوان دلیلی مستقل نظر نداشته و در ضمن ابعاد دیگر موضوع از آن سخن گفته‌اند.

۲. قاعده احسان

مرحوم عبدالاعلی سبزواری، افزون بر آنکه حکم وجوب حج از ودیع را به روایت فوق مستند کرده است، «قاعده احسان» را نیز دلیلی دیگر برای این حکم، و انجام چنین حجبی را احسان محض دانسته است (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۲۹۳). از منظر ایشان، به‌موجب این قاعده، حتی با احراز منع ورثه از حج نیابی، هرگونه سبیلی از سوی آنها بر مستودع حج‌گزار، منتفی می‌شود (همان، ۱۴۱۳، ص ۲۹۶). نتیجه التزام به این دلیل، آن است که حتی در صورت عدم علم به عدم ادای حج توسط ورثه یا حتی در صورت علم به ادای حج از سوی آنها، مستودع می‌تواند از روی احسان به انجام حج اقدام کند و هیچ سبیلی بر وی نخواهد بود. پُر واضح است که پذیرش این امر، ممکن است اصل حج حسبی را مخدوش کند؛ چه‌اینکه گفته شد باید علم به ترک حج یا دست‌کم خوف ترک آن وجود داشته باشد؛ و الاً موضوعی بر زمین مانده باقی نخواهد بود تا وصف حسبی به خود گیرد.

فروع احسان مسئله حج حسبی

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، مسائل بسیار متعدد و پیچیده و درعین حال، مهمی

درباره این صحیحه و حکم نهفته در آن وجود دارد؛ طوری که مرحوم صاحب جواهر مدعی است: «کسی از اصحاب، تمام فروعات مسئله را تنقیح نکرده است» (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۳). در ادامه با بهره‌گیری از کلام گران‌قدر فقهای پیشین و معاصر، مهم‌ترین مسائل این موضوع تفحص می‌شود و در هر مورد، نظر برگزیده ارائه می‌گردد. پیش از این، مجدداً یادآور می‌شود جز اصل موضوع (یعنی انجام حج حسی)، که فی‌الجمله مورد اتفاق است، می‌توان گفت در باقی مسائل مربوط به آن، یا اتفاق نظری وجود ندارد یا آنکه بسیار نادر است. آنچه در ادامه از نظر خواهد گذشت، مهم‌ترین فروعات ذیل مسئله حج حسی است که در هر فرع، ابتدا اقوال فقیهان و ادله آن، سپس نقد و ارزیابی نویسنده و در انتها قول برگزیده ارائه می‌شود. البته شایسته‌تر آن است که اقوال و ادله در بندهای جداگانه بیاید؛ اما از آنجاکه بیشتر اقوال بدون استناد به دلیلی است، گاه تفکیک اقوال از ادله، ناشدنی است.

۱. علم یا ظنّ ودعی به ترک حج

اقوال در مسئله و ادله آنها:

قول نخست: لزوم علم به عدم ادای حج توسط ورثه

مقتضای اصل جواز تصرف در ملک غیر، این است که مستودع باید «علم» به عدم ادای حج از سوی ورثه داشته باشد تا بتواند در مال متوفا تصرف کند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۰۶؛ شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۶۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۸۶؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۰۹؛ موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۷، ص ۱۴۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۱۲)؛ چنان‌که بعضی، ظن غالب مستند به قرائن را نیز به علم ملحق کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۲۷۹؛ همو، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۲۶؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۲۶۹؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۶۳۰). در این بین، مرحوم صاحب جواهر معتقد است که علم، به‌خودی‌خود شامل ظن غالب هم می‌شود (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۳).

قول دوم: کفایت اطمینان به عدم ادای حج توسط ورثه

بعضی فقیهان معاصر، صرف عدم اطمینان یا عدم علم به اتیان حج از سوی ورثه یا مظنه عدم قیام ایشان به وظیفه را، مجوز انجام حج از سوی مستودع دانسته و معتقدند در این مسئله، فرقی نمی‌کند که ورثه فقیر باشند یا نباشند؛ بلکه مراد از این حکم، آن است که نباید مال را به کسی داد که ممکن است در حج متوفا صرف نکند (صافی گلپایگانی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۲۱۱).

قول سوم: کفایت احتمال عدم ادای حج توسط ورثه

برخی با تأکید بر اطلاق صحیحه بُرید، قائل هستند که حتی در صورت احتمال انجام حج از سوی ورثه، بر مستودع واجب است حج را به نیابت از متوفا انجام دهد و دلیلی بر رفع ید از اطلاق صحیحه وجود ندارد (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۴۶؛ خوئی، ۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۱۲۲). از دیدگاه مرحوم خوئی، روایت برید از حالت علم مستودع به انجام حج از سوی ورثه انصراف دارد؛ به این معنا که اگر مستودع قطعاً می‌داند که چنانچه مال را به ورثه بسپارد، آنها حج مورث را انجام خواهند داد، باید مال را به ایشان تسلیم کند (خوئی، ۱۴۱۵، ج ۲۷، ص ۱۲۲). همان‌گونه که بعضی دیگر از فقها، چنین اطلاقی را ممنوع شمرده و تقیید روایت به اطمینان از عدم ادای حج را سیاقی و عرفی دانسته و بیان کرده‌اند که به تقیید اصحاب به لزوم علم به عدم اتیان وراث، احتیاجی نیست (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۲۹۴).

قول چهارم: کفایت خوف از عدم ادای حج توسط ورثه

بعضی دیگر، صرف خوف از عدم اتیان حج از سوی ورثه را برای انجام آن از سوی مستودع کافی می‌دانند (شوشتری، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۶۴).

نقد و بررسی اقوال و قول مختار در مسئله

در مجموع، به نظر می‌رسد اگر ودیعه‌گیرنده شک داشته باشد که ورثه حج متوفا

را انجام می‌دهند یا خیر یا خوفی از ترک انجام حج از سوی ورثه نداشته باشد، اصل عدم جواز تصرف در مال غیر، به قوت خود باقی است و باید آن مال را به ورثه بسپارد. به عبارت دیگر برای آنکه بتوان از اصل گفته شده استثنائاً خارج شد، «شرط لازم» آن است که باید «علم یا ظن قوی به عدم ادای حج از سوی ورثه» وجود داشته باشد. در غیر این صورت یعنی حتی با احتمال انجام آن، نمی‌توان در مال غیر تصرف کرد و باید آن را به ورثه تحویل داد. بنابراین، می‌توان گفت که قول سوم، به صواب نزدیک‌تر است.

اعلام به ورثه

در ادامه مسئله پیش، مسئله‌ای دیگر مطرح می‌شود که آیا مستودع باید ورثه را از موضوع حج حسبی آگاه کند یا خیر؟ مرحوم مولا احمد نراقی در پاسخ به این سؤال، پس از آنکه اعلام ورثه را بر مستودع واجب نشمرده، بیان کرده است: «اگر مستودع بداند که ورثه از انجام حج ممانعت نمی‌کنند یا بر امتناع قدرت ندارند، جایز است که اعلام کند؛ در غیر این صورت جایز نیست؛ چرا که سبب فوت واجب خواهد شد و سبب حرام، حرام است» (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۴۸). روی دیگر این مسئله، موضوع امنیت مستودع است؛ به این بیان که اگر اعلام کردن به ورثه موجب ضرر یا ناامنی برای وی شود، اعلام جایز نیست (همان جا)؛ چنان‌که صاحب ریاض، اصل به‌جا آوردن چنین حجی از سوی مستودع را مشروط به عدم خوف ضرر برای وی می‌داند (طباطبایی کربلائی، بی تا، ج ۱، ص ۳۴۹).

با تذکر این نکته که در این مسئله، غیر از دو نقل مزبور، که به یک قول برمی‌گردد، قولی دیگر به دست نیامد، در مقام ارزیابی آن می‌توان گفت: مبنای نبود ضرر یا حتی خوف ضرر برای مستودع، مبنایی صحیح است که با مبنای فقهی نیز سازگاری دارد؛ به این بیان که در این حالت، تکلیف اساساً ساقط می‌شود؛ چه رسد به این مسئله که بخواهد موضوع حج حسبی را به ورثه اعلام کند.

۲. حکم تکلیفی ادای حج از سوی ودعی

در حکم تکلیفی انجام دادن حج به نیابت از مودّع فوت شده یا اجیر گرفتن برای انجام دادن آن توسط مستودع، میان فقها اختلاف نظر هست. منشأ این تردید و اختلاف، ظهور صیغه امر «حُجَّ عنه» در وجوب و امر عقیب حطر است که بر جواز دلالت دارد (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۹۳). یادآوری می‌شود که مراد از «حطر» در این مقام، اصل اولی مبنی بر عدم جواز تصرف در مال دیگری، بدون اجازه صاحب آن است. اقوال در مسئله و ادله آنها:

قول نخست: وجوب حج بر مستودع

مشهور، ادای حج از سوی مستودّع را واجب دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۰۶؛ موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۷، ص ۱۴۶؛ نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۴۷؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۲؛ امام خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۰). آیت‌الله فاضل لنکرانی با توجه به وجوب مستفاد از جمله «ما فضل فأعطهم»، وحدت سیاق را مبنای حکم وجوب اتیان حج دانسته است (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۹۳). برخی هم با اذعان بر وجوب آن، معتقدند اگر ودعی با علم به امتناع ورثه از انجام دادن حج، مال را تحویل ایشان دهد و آنها حج را به‌جا نیاورند، موجب ضمان اوست (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۸۶؛ موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۷، ص ۱۴۶). مرحوم علامه، امنیت از ضرر بر نفس یا مال خود را شرط برای وجوب انجام دادن حج از سوی مستودع بر شمرده است؛ طوری که اگر خوف ضرر بر نفس یا مال خود داشته باشد، وجوب انجام دادن حج از او ساقط می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۰۶). صاحب جواهر این شرط را نیکو پنداشته است (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۳).

قول دوم: جواز یا اختیار مستودع بر انجام دادن حج

از ظاهر عبارت علامه حلی در قواعد (۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۱۲) و از صریح

عبارت شیخ طوسی در النهایه (۱۴۰۰، ص ۲۷۹) و مبسوط (۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۲۶) و عبارت ابن ادریس در سرائر (۱۴۱۰، ج ۱، ص ۶۲۹) و برخی دیگر، جواز یا تخییر چنین عملی استنباط می‌شود. مرحوم نراقی، قول به جواز را به این تفسیر کرده است که مراد از جواز، اراده معنایی اعم از وجوب است. یا آنکه اگر مستودع، علم به عدم ادای حج از ورثه ندارد، مخیر است که ورثه را آگاه کند و مال را به ایشان بدهد یا آن را اخذ کند و به نیابت از متوفا حج گزارد (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۴۷ - ۱۴۸)؛ هرچند مقدس اردبیلی بر این جواز و تخییر اصرار دارد؛ زیرا وجوب حج بر مستودع، تکلیفی مشقت‌آور است که از آن نفی شده (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۵۲).

نقد و بررسی اقوال و قول مختار در مسئله

بدیهی است که مبنای قول به وجوب انجام شدن حج از سوی مستودع، افزون بر دلالت صیغه امر به‌کاررفته در روایت برید (یعنی: حُجَّ عنه و ما فضل فأعظهم)، حسبی بودن آن و حمل بر وجوب کردن کلمه «جواز» به‌کاررفته در کلام فقیهان است. از این رو، می‌توان پذیرفت که قول به وجوب، اقوی از قول به جواز یا استحباب است؛ چه‌اینکه اگر واجب نباشد، هرآینه احتمال تقویت آن وجود دارد که قطعاً مورد رضای شارع مقدس نیست؛ چنان‌که محقق خوئی در این باره گفته است: «جاز بل وجب علیه أن یحج بها عنه»؛ یعنی بر مستودع جایز، بلکه واجب است از ودیعه، حج (مودع) را به‌جا آورد (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۱۲۲).

گفتنی است که در صورت تعدد ودیعه‌گیران یا چنانچه هم مال متوفا نزد مستودع باشد و هم اموال وی به ورثه منتقل شده باشد، انجام دادن حج برای متوفا، واجب کفایی خواهد بود (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۴۷؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۴)؛ طوری که ابتدائاً بر همگی آنها واجب است حج نیابی را اقامه کنند یا برای آن نایب بگیرند و چنانچه یکی از ایشان مبادرت کرد، از بقیه ساقط می‌شود.

حال چنانچه همگی مبادرت به انجام حج کرده‌اند، تقدم با اولین شخصی است که مبادرت کرده و بقیه، ضامن هستند؛ مگر آنکه بررسی کرده و تفریط نکرده باشند (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۲، ص ۴۰۴).

۳. حج بلدی یا میقاتی

در اینکه حج موضوع بحث، باید از میقات ادا شود یا از بلد یعنی از شهر محل اقامت نایب، اقوالی میان فقها وجود دارد که به شرح زیر است:

قول نخست: وجوب حج از میقات

برخی ظاهر روایت را وجوب نیابت در حج میقاتی دانسته (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱، ۱۵۲) و طریق را مقدمه اتیان حج از میقات فرض کرده‌اند؛ اما از آنجاکه پیدا کردن نایب شیعه در میقات مشکل است، از باب دفع حرج، حکم به وجوب حج بلدی داده‌اند (مجلسی اول، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۶۳).

قول دوم: به اختیار نایب

بعضی دیگر، اختیار نایب (مستودع) را صحیح‌تر دانسته‌اند؛ البته چنانچه متوفا وصیتی درباره حج بلدی یا میقاتی نکرده باشد (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۲).

نقد و بررسی اقوال و قول مختار در مسئله

در مجموع، به نظر می‌رسد قول نخست به صواب نزدیک‌تر است؛ چه اینکه افزون بر دلیلی که مرحوم مجلسی اول بیان کرده، مصلحت ورثه ایجاب می‌کند تا حجی به جا آورده شود که کمترین هزینه را برای آنها ایجاد کند و روشن است که حج میقاتی، هزینه کمتری دارد و نفع ورثه در آن است؛ چنان‌که مرحوم علامه درباره وصیت به حج، قائل بر آن است که چنانچه متوفا در وصیتش مبلغی را برای حج تعیین نکرده باشد، باید کمترین اجرت و از نزدیک‌ترین اماکن (میقات)، برای او نایب گرفت (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۱۲).

۴. اجتماع حجة الاسلام و حج نذری

بیشتر فقیهانی که حج حسبی را بررسی کرده‌اند، متعرض این مسئله نشده‌اند؛ اما شهیدین معتقدند اگر افزون بر حجة الاسلام، حج نذری نیز بر عهده متوفا باشد، قول اصح آن است که هر دو حج از مال مورد ودیعه اتیان می‌شود (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۶۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۰۰ و ۲۰۱؛ همو، ۱۴۲۲، ص ۲۳۱). این اندیشه آن‌گاه قوی‌تر می‌نماید که همه واجبات مالی، که سخن از آن خواهد آمد، مشمول حکم روایت برید شود؛ چنان‌که این‌گونه هم هست. ممکن است قول دیگر، تقدّم حجة الاسلام بر حج نذری باشد؛ زیرا حجة الاسلام بدیلی ندارد؛ اما حج نذری اگر با عذر ساقط شود، بخشیده می‌گردد و اگر بدون عذر ساقط شود، مشمول کفاره نقض نذر خواهد شد. اما به هر ترتیب، اگر مالی از متوفا باقی باشد، باید هر دو حج گزارده شود و چنانچه برای یک حج کفایت کند، باید آن را صرف حجة الاسلام کرد و درباره حج نذری، مطابق احکام باب نذر عمل خواهد شد.

۵. اذن حاکم در انجام دادن حج حسبی

از دیگر مسائل پُراهمیت در این موضوع، «اعتبار اذن حاکم شرعی» در انجام شدن حج از سوی مستودع یا هر کسی است که مالی از متوفا در دست دارد. درحقیقت، باید به این سؤال پاسخ داده شود که آیا می‌توان «اذن حاکم» را شرطی دیگر برای خروج از اصل اولی عدم جواز تصرف در مال دیگران الاّ ما خرج بالدلیل، قلمداد کرد یا خیر؟ در این مسئله نیز اختلاف آرای فقها به چشم می‌خورد.

اقوال در مسئله و ادله آنها:

قول نخست: وجوب اجازه گرفتن از حاکم

مشهور فقها اجازه گرفتن از حاکم را واجب می‌دانند. عده‌ای از ایشان همچون شهید ثانی (۱۴۱۳، ج ۱، ص ۹۹) و صاحب ریاض (طباطبایی کربلائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴۹).

قائل اند که اجازه گرفتن، واجب مطلق است. این قول بر این مبناست که تصرف در مال غیر، خلاف اصل و مستلزم اذن حاکم است (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۴۹). نتیجه این قول، آن است که در صورت عدم امکان اذن از حاکم، تکلیف ساقط می شود. اما باید گفت که هرچند از ظاهر کلام این فقیهان، مطلق بودن کسب اجازه فهمیده می شود، نمی توان در اینجا قدرت بر انجام واجب را که از شرایط عامه تکلیف است، نادیده گرفت و به نظر می رسد نمی توان به صرف عدم امکان اجازه گرفتن، از انجام دادن آن عمل چشم پوشید؛ چه اینکه شارع مقدس، راضی به ترک امور حسبی نیست. از این رو، چه بسا بتوان گفت این دسته از فقها نیز به گونه ای مشروط بودن این واجب را در نظر داشته اند؛ هرچند ظاهر کلامشان حمل بر اطلاق می شود.

اما کسانی که این واجب را مشروط می دانند، بر حسب شرایطی که در نظر گرفته اند، اقوالشان متفاوت است. شرط مهم در این مسئله، «امکان» کسب اجازه از حاکم است. منظور از امکان، آن است که حاکمی وجود داشته باشد و امکان مراجعه به او فراهم باشد و بتوان استقرار حج بر میت را نزد وی اثبات کرد (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۹۵). مرحوم علامه معتقد است «در صورت امکان»، اذن حاکم معتبر و واجب است و مستودع نمی تواند بدون اذن اقدام کند؛ اما اگر استیذان از حاکم ممکن نباشد، اذن شرط نیست و می تواند رأساً به استیجار حج اقدام کند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۰۶). صاحب جواهر نیز با احتمال آنکه امر امام علیه السلام به برید برای انجام دادن حج، به معنای اذن دادن به اوست، از روایت نفی اطلاق می کند و در هر حال، اذن حاکم را شرط می داند؛ مگر آنکه استیذان ممکن نباشد. از این رو، اگر مستودع از مؤمنان عادل باشد، استقلال در عمل دارد و می تواند حج را به عنوان امری حسبی به جا می آورد؛ به دلیل «المؤمنون بعضهم اولیاء بعض»؛ به این مضمون که اگر حاکم شرعی نباشد، نوبت به ولایت مؤمنان بر یگدیگر می رسد (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۲)؛ به این معنا که اذن حاکم ساقط می شود و شخص مستودع از باب ولایتی که دارد، می تواند به انجام دادن حج قیام کند. ایشان شرط اذن حاکم را در مواردی که حج حسبی از مالی

غیر از ودیعه باشد، قوی‌تر از اعتبار اذن در حج از مال ودیعه می‌داند؛ به‌ویژه در مورد قرض (همان، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۳)؛ اما مقدس اردبیلی، پس از مشروط دانستن اذن حاکم، مقرر می‌کند که در صورت عدم امکان استیذان از حاکم، سزاوار است با «اذن عدول مؤمنین» باشد (مقدس اردبیلی، همان).

محقق خوبی، لزوم اجازه گرفتن از حاکم را دائر مدار «انتقال یا عدم انتقال مال» از میت به وارثان و انکار یا امتناع ورثه می‌داند و بیان می‌کند:

اگر بگوییم که مال همچنان در ملک میت است یا طلبکاران با او شریک می‌شوند، مستودع نمی‌تواند آن را به ورثه، که مستحق نیست و بر مال ولایت ندارند، تسلیم کند؛ همچنان که مستودع نیز ولایت تصرف در آن مال را ندارد. لذا بر وی واجب است که از حاکم شرعی اجازه بگیرد. اما اگر گفته شود مال به ورثه منتقل می‌شود و ایشان منکر حج متوفا شوند، دو حالت تصور می‌شود: اگر انکار از روی جهل و عذر باشد، ودعی حق تصرف در مال را ندارد؛ چون ملک ورثه است و این مورد، از امور حسبی خارج است؛ اما اگر با علم و بدون عذر انکار یا امتناع کنند، ودعی می‌تواند با اذن حاکم در آن مال تصرف کرده، آن را صرف دیون متوفا از جمله حج او بکند؛ چرا که هیچ‌یک از ودعی و ورثه، بر مال ولایت ندارند و حاکم، ولی ممتنع است (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۱۲۸).

یادآوری می‌شود که ایشان معتقد است مقدار دیون متوفا به وارثان منتقل نمی‌شود و این حکم را مبنای خود درباره حج و دیگر واجبات مالی و دیون قرار داده است (همان جا).

برخی دیگر از فقهای معاصر نیز پذیرفته‌اند که چنانچه ودعی یا هر کسی که مالی از میت در اختیار اوست، علم داشته باشد که ورثه، حج مورث را به‌جا نخواهند آورد، باید از حاکم اذن بگیرد (تبریزی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۸۴).

برخی هم اذن را از باب «پیشگیری از نزاع» لازم دانسته‌اند؛ چنان‌که مرحوم سبزواری در این مسئله، پس از آنکه عدم نیاز به اجازه حاکم را به اطلاق ادله مستند

می‌کند و همانند تمسک به عام در موضوع مشکوک می‌داند، معتقد است از آنجا که ادای حج از سوی میت، احسان محض است، به اجازه حاکم نیاز ندارد؛ مگر آنکه چنین کاری به خصومت بینجامد که برای پیشگیری یا رفع آن، باید اجازه گرفت. ایشان این قول را وجه جمع میان اقوال می‌داند و معتقد است که فرقی نمی‌کند که مفاد روایت برید را بیان حکم شرعی یا اذن به برید بدانیم (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۲۹۴ - ۲۹۵). بدیهی است که این حکم، احتیاط مستحب است.

قول دوم: لزوم اجازه گرفتن به احتیاط واجب

امام خمینی در تحریر، بر آن است که در صورت امکان، بنابر «احتیاط واجب»، اذن از حاکم معتبر و واجب است. همچنین است اگر وارث، منکر یا ممتنع از حج شود و امکان اثبات و اجبار وارث وجود داشته باشد و باید در صورت امکان، با اذن حاکم باشد و ودعی نمی‌تواند مستقلاً اقدام کند (امام خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۱).

قول سوم: عدم احتیاج به اذن حاکم

تعدادی از فقیهان بر این قول هستند که نیازی به اذن حاکم نیست (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۲۹۳؛ نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۴۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۴، ص ۲۷۹). در بیان دلیل عدم نیاز به اجازه حاکم، گفته شده است: اولاً روایت اطلاق دارد. ثانیاً ظاهر روایت آن است که در مقام بیان حکم شرعی کلی در این مسئله است، نه در مقام کسب اجازه شخصی راوی و اذن امام علیه السلام؛ از این رو بعد از این حکم و اجازه کلی شارع مقدس، نیازی به اجازه گرفتن در هر مورد نیست؛ خواه اجازه گرفتن ممکن باشد یا نباشد (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۴۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۴، ص ۲۷۹؛ خوبی، ۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۱۲۲). آیت‌الله فاضل لنکرانی نیز در مقام تبیین نظر امام خمینی در تحریر الوسیله، از استدلال فاضل نراقی و محقق خوبی پیروی کرده و قائل به عدم احتیاج به اذن حاکم شده است؛ اگرچه به‌رغم آنکه استادش قائل به احتیاط واجب است، احتیاط را نیکو و مستحب می‌پندارد (فاضل

لنکرانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۹۶).

می‌توان وجوه دیگری را به دو وجه گفته‌شده، به‌عنوان مبنای قول سوم افزود و آن اینکه، ثالثاً حج گزاردن از مال میت به‌عنوان یکی از امور حسبی و به‌عنوان یک واجب کفایی، بر هر مکلفی که مالی از متوفا در اختیار دارد، واجب و امری مسلم است؛ اعم از آنکه ودعی باشد یا غیر او و لزوم کسب اجازه از حاکم، محتاج دلیل است که دلیلی خاص بر آن اقامه نشده است. رابعاً بر فرض اینکه مفاد روایت برید عجلی استیذان از امام علیه السلام باشد (که این‌گونه است؛ زیرا از کسی مثل برید که مقامی شامخ دارد، ندانستن این حکم بعید است)، می‌توان از آن استفاده یک حکم کلی و عام کرد؛ به این معنا که هر کس در موقعیت برید قرار گرفت، مأذون است که حج متوفا را به‌جا آورد و نیاز به استیذان و اذن جدید از حاکم یا عدول مسلمین ندارد.

نقد و بررسی و قول مختار در مسئله

با توجه به مطالب بیان‌شده و ملاحظه اقوال و ادله مختلف در این مسئله، به نظر می‌رسد قول سوم به صواب نزدیک‌تر است؛ به این معنا که روایت صدرالذکر در مسئله مورد گفت‌وگو بر اذن عام به کسانی که مشمول موضوع آن می‌شوند، دلالت دارد و با احراز شرایط مورد اشاره، واجب نیست که در هر مورد از حاکم شرعی کسب اجازه کنند؛ اما آنچه در این میان درخور توجه است، تفاوت میان مقام ثبوت و مقام اثبات است. آنچه تاکنون گفته شد، در مقام ثبوت و نفس الامر بود؛ اما در مقام اثبات یا عالم خارج، در نظر گرفتن اختلافات احتمالی بعدی که ممکن است بین ورثه متوفا و حج‌گزار ایجاد شود، حائز اهمیت است. چنان‌که از کلمات برخی فقیهان (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۰۶؛ طباطبایی کربلائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴۹) برمی‌آید، بروز چنین اختلافی محتمل است و بر این مبنا اخذ اجازه را واجب یا احتیاطاً لازم می‌دانستند تا با اذن حاکم بتوانند از عهده اختلافات احتمالی بعدی برآیند.

اکنون جای این پرسش است که بر اساس پذیرش قول به عدم نیاز به اذن حاکم، در صورت پیشامد چنین اختلافاتی، تکلیف چیست و مستودع یا هر کسی که حج حسبی را به جا آورده است، در مواجهه با ادعای ورثه مبنی بر عدم استطاعت متوفا یا اتیان حج توسط خودشان، چه تکلیفی دارد؟ بدیهی است در صورت اذن قبلی حاکم، این موارد نزد وی به اثبات رسیده و حکم او فصل الخطاب خواهد بود؛ اما مشکل آنجاست که چنین اذنی از قبل وجود نداشته باشد.

در هر صورت، این حق وارث است که در صورت بروز اختلاف با حج گزار حسبی، دعوای خود را نزد حاکم طرح کنند. دعوای وی بر این امر استوار است که مورث فوت شده، مستطیع نبوده یا خود وارث، آمادگی اتیان حج را داشته است و موردی برای انجام حج حسبی از سوی حج گزار نبوده است. در این فرض، این مستودع است که باید ادعای خود را در مقابل انکار وارث به اثبات برساند. در غیر این صورت، او ضامن مبالغ صرف شده بابت انجام دادن حج است و باید آن را به ورثه برگرداند؛ اگرچه ممکن است از حیث تکلیفی مرتکب خلافی نشده باشد و حج متوفا ساقط شده باشد. از این رو، می توان اندیشه فقیهانی را که اجازه گرفتن را نیکو می پنداشتند، ترجیح و برتری داد.

۶. شمول حکم مندرج در روایت بر دیگر حقوق واجب مالی

در خصوص تسّری این حکم به دیگر حقوق و واجبات مالی یا انحصار آن به حج، دو قول میان فقها وجود دارد که به همراه ادله آن، به شرح زیر است:

قول نخست: عدم شمول حکم بر دیگر حقوق و واجبات مالی

برخی فقها به عدم شمول حکم موجود در روایت برید عجللی بر دیگر حقوق و واجبات مالی قائل اند و علت عدم شمول را این گونه برشمردند: این حکم، خلاف قاعده است و باید به قدر متیقن آن اکتفا شود (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۵۶) و دیگر واجبات مالی، نه بر حج اولویت دارند، نه با آن تساوی دارند و از

روایت هم شمول و عمومیت استفاده نمی‌شود. امام خمینی نیز بر این اعتقاد است که این حکم، نه به واجبات مالی غیر از حج و نه به ایادی دیگر تسری پیدا نمی‌کند و در همه این موارد، باید به حاکم مراجعه کرد و ذوالید (اعم از مستودع و غیر آن) اختیاری در این خصوص ندارد (امام خمینی، بی تا، ج ۱، ص ۴۰۱). محقق خوئی نیز بر آن است که شمول روایت بر دیگر واجبات مالی، محتاج قرینه است که مفقود است و تنقیح مناط هم قیاس است که پذیرفته نیست؛ زیرا اهمیت حج از دیگر واجبات مالی بیشتر است؛ از این رو نمی‌توان تنقیح مناط کرد و حکم آن را گسترش داد (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۲۷، ص ۱۲۵ - ۱۲۶).

قول دوم: شمول حکم بر دیگر حقوق و واجبات مالی

بعضی فقیهان، حکم (وجوب ادای حج از ودیعه) مندرج در این روایت را قاعده قلمداد کرده‌اند و آن را به دیگر واجبات و حقوق مالی که بر عهده متوفا بوده است، سرایت داده و حکم آن را همانند حکم حج دانسته‌اند که باید از اصل مال خارج شود. از این رو واجبات و حقوقی مالی همانند زکات، خمس، کفاره و نذر، باید از مالی که نزد مستودع است، استیفا شود (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۰۰؛ همو، ۱۴۲۲، ص ۲۳۱؛ همو، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۸۶؛ موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ج ۷، ص ۱۴۶)؛ چنان‌که صاحب جواهر، الحاق این واجبات و حقوق مالی به حج را به دلیل اشتراک در مناط، یعنی حسبی بودن همه این امور پذیرفته است (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۴) و بعضی دیگر، ضمن تأکید بر مناط قطعی و الغای خصوصیت این حکم، معتقدند وقتی که جایز است مال مودع فوت شده صرف حج بشود، به طریق اولی جایز است در دیگر واجبات و حقوق مالی وی صرف شود؛ مشروط بر آنکه علم به عدم ادای آنها از سوی ورثه و وجود داشته باشد (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۲۳۳). به عقیده بعضی نیز با اشکال می‌توان پذیرفت که اگر عذری بر الزام ورثه به ایفای واجبات مالی متوفا وجود داشته باشد، مورد را مشمول این روایت بدانیم و حکم را به آن تسری دهیم (صافی گلپایگانی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۲۱۲).

نقد و بررسی و قول مختار

در مجموع، به نظر می‌رسد قول دوم رجحان دارد؛ زیرا قطعیت مناط موجود در وجوب حج بر مستودع، یعنی حسبی بودن آن، مبرهن است و فقهای بسیاری بر آن اذعان کرده‌اند. از این رو، این مناط با الغای خصوصیت به دیگر واجبات و حقوق مالی متوفا تسری پذیر است و صدور حکمی، همانند آنچه در مورد حج از مال ودیعه گفته شده، صحیح است. قیاس اولویت مورد اشاره نیز مؤید این ترجیح است. به این ترتیب، در این مسئله نیازی به استدلال به اطلاق روایت نیست تا گفته شود که روایت اطلاق دارد یا خیر.

۷. شمول حکم مندرج در روایت بر دیگر ایادی (غیر از ید مستودع)

مسئله دیگری که در این بحث وجود دارد، آن است که آیا حکم حج حسبی از مال به ودیعه گذارده شده، به دیگر ایادی تسری می‌یابد یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال هم دو نظر میان فقها وجود دارد که در زیر به همراه ادله آن می‌آید:

قول نخست: سرایت حکم روایت به دیگر ایادی

با پذیرش مناط گفته شده و الغای خصوصیت، می‌توان این حکم را بر دیگر ایادی مثل ید مرتهن، ید مقترض، ید مستعیر و حتی ید غاصب و امثال اینها نیز سرایت داد و این گونه حکم کرد که اگر موردی مشابه آنچه در ویعه گفته شد، پیش آمد، امکان تصرف حسبی در اموال متوفا وجود دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۸۶؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۴۰۳؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۲۱۱؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۲۳۳). بعضی نیز با پذیرش این قول و مبنای آن، قائلان به تحفظ بر ودیعه را به جمود توصیف کرده است (طباطبایی کربلائی، بی تا، ج ۱، ص ۳۴۹).

قول دوم: اکتفا به قدر متیقن و عدم سرایت به دیگر ایادی

در مقابل، ممکن است گفته شود با توجه به اینکه این حکم خلاف قاعده است،

باید به قدر متیقن، که همان ودیعه است، بسنده شود. افزون بر اینکه اموال میت با دیون وی به ورثه منتقل می‌شود و چه بسا ورثه بخواهند از مالی غیر از میراث، دیون وی را بپردازند و با هزینه‌ای کمتر، حج او را ادا کنند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۱۵۶). از این رو، اموال متوفا باید به ورثه برگردد و هیچ ذوالیدی نمی‌تواند در آن برای واجبات مالی وی صرف کند.

نقد و بررسی و قول مختار در مسئله

به نظر می‌رسد قول نخست، صحیح است؛ زیرا با به‌دست آوردن مناط قطعی در مورد صرف مال ودیعه در حج و الغای خصوصیت از آن، از سویی و وجود علم یا ظن غالب به عدم ادای دیون متوفا توسط ورثه از دیگر سو و مصلحت متوفا و طلبکاران از سوی سوم، منعی برای سرایت این حکم به دیگر ایادی وجود نخواهد داشت. به این ترتیب، هر کس مالی از شخص متوفا در دست داشته باشد، می‌تواند با شرایط مربوط، حاسبه آن را صرف حج یا دیگر واجبات مالی او کند؛ اعم از آنکه آن مال ودیعه، قرض، رهن، غصب و غیر اینها باشد.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه در این مقاله از نظر گذشت، انجام دادن حج حسبی از سوی هر کسی که مالی از میت مستطیع در اختیار دارد، واجب است؛ خواه این مال ودیعه باشد یا غیر آن؛ چنان‌که ادای دیگر واجبات و دیون مالی متوفا تابع این حکم کلی است. اما این واجب، مشروط است با ملاحظه شرایطی از قبیل: علم یا احتمال عدم انجام شدن حج از سوی ورثه به‌عنوان شرط لازم و انجام شدن حج از میقات و عدم خوف از انجام دادن آن و کسب اجازه از حاکم، به‌عنوان شرایط مستحب و نیک، به نظر می‌رسد که ارتکاز ذهنی فقها در مورد به‌جا آوردن چنین حجی با چنین شرایطی، بر حفظ مصلحت میت از سویی و حفظ مصلحت ورثه از دیگر سو و حفظ

امنیت و مصلحت نایب حج گزار ازسوی سوم است.

در عین اهمیتی که حج حسبی دارد، در مناسک حج، که امروزه در اختیار روحانیون و حجاج بیت‌الله الحرام قرار دارد، مسئله‌ای به آن اختصاص پیدا نکرده است. از این رو، «پیشنهاد مشخص» نگارنده، آن است که دست‌اندرکاران مربوط، پس از استفتای مواردی شبیه آنچه در این مقاله آمده، مسائلی چند را به این موضوع تخصیص دهند.

در پایان، یادآور می‌شود افزون بر مواردی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفت، موارد و مسائل دیگری نیز که با فحص، تتبع و تأمل می‌توان کشف، و از آن بحث کرد، فوریت یا تراخی اتیان حج حسبی، اتیان حج ازسوی مستودع و اجرت وی یا استیجار شخصی دیگر برای آن و شمول حکم بر موت فرضی و دیعه‌گذار، و مواردی از این دست است.

البيع، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار
امام خميني، چ اول.

۸. _____ (بی تا). **تحریر الوسيلة**، قم،

مؤسسه مطبوعات دار العلم، چ اول.

۹. خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۸هـ.ق). **موسوعة**

الإمام الخوئی، قم، مؤسسه إحياء آثار

الإمام الخوئی، چ اول.

۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد

(۱۴۱۲ق). **مفردات الفاظ القرآن**، لبنان

- سوریه، دارالعلم - الدارالشامية، چ اول.

۱۱. سبجانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۴هـ.ق).

الحج في الشريعة الإسلامية الغراء، قم،

مؤسسه امام صادق عليه السلام، چ اول.

۱۲. سبزواری، سیدعبدالأعلى (۱۴۱۳هـ.ق).

مهذب الأحكام، قم، مؤسسه المنار -

دفتر حضرت آية الله، چ چهارم.

۱۳. شوشتری، محمدتقی (۱۴۰۶هـ.ق). **النجعة**

في شرح اللمعة، تهران، کتابفروشی

صدوق، چ اول.

۱۴. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۰هـ.ق).

اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية، بیروت،

دار التراث - الدار الإسلامية، چ اول.

۱۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۲۲ هـ

ق). **حاشية شرائع الإسلام**، قم، انتشارات

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ

اول.

۱۶. _____ (۱۴۲۱ هـ.ق). **رسائل**

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد (بی تا). **النهاية**

في غريب الحديث و الأثر، قم، مؤسسه

مطبوعاتی اسماعیلیان، چ اول.

۲. ابن ادریس، محمد بن احمد (۱۴۱۰هـ.ق).

السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم،

دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم، چ دوم.

۳. ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر (۱۴۰۶هـ

ق). **المهذب**، قم، دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه

قم، چ اول.

۴. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵هـ.ق).

الحدائق الناضرة في أحكام العترة

الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه

قم، چ اول.

۵. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۳هـ.ق).

التهذيب في مناسك العمرة والحج، قم،

دارالتفسیر، چ اول.

۶. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق).

وسائل الشيعة، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام،

چ اول.

۷. خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۱هـ.ق). **کتاب**

- سوم. الشہید الثانی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ اول.
۱۷. _____ (۱۴۱۳ھ ق). مسالک الأفہام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چ اول.
۱۸. شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳ھ ق). من لا یحضره الفقیہ، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، چ دوم.
۱۹. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر (۱۴۰۴ھ ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ ہفتم.
۲۰. صافی گلپایگانی، لطف الله (۱۴۲۳ھ ق). فقہ الحج، قم، مؤسسہ حضرت معصومہ علیہا السلام، چ دوم.
۲۱. صدر، سیدمحمد (۱۴۲۰ھ ق). ماوراء الفقه، بیروت، دار الاضواء للطباعة و النشر و التوزیع.
۲۲. طباطبائی کربلائی، علی بن محمدعلی (بی تا). ریاض المسائل، قم، مؤسسہ آل البيت علیہم السلام، چ اول.
۲۳. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ھ ق). مجمع البحرين، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ھ ق). المبسوط فی فقہ الإمامیہ، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چ
۲۵. _____ (۱۴۰۰ھ ق). النہایة فی مجرد الفقہ و الفتاوی، بیروت، دار الكتاب العربی، چ دوم.
۲۶. _____ (۱۴۰۷ھ ق). تہذیب الأحکام، (تحقیق خراسان) تهران، بی نا، چ چہارم.
۲۷. علامہ حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ھ ق). تذکرة الفقہاء، قم، مؤسسہ آل البيت علیہم السلام، چ اول.
۲۸. _____ (۱۴۲۰ھ ق). تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیہ، قم، مؤسسہ امام صادق علیہ السلام، چ اول.
۲۹. _____ (۱۴۱۳ھ ق). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، چ اول.
۳۰. _____ (۱۴۱۲ھ ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة، چ اول.
۳۱. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۱۸ھ ق). تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الحج، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چ دوم.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ھ ق). الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیہ، چ چہارم.

الحلال و الحرام، قم، مركز انتشارات
دفتر تبليغات اسلامى.

۳۳. مجلسى، محمدتقى بن مقصودعلى
۱۴۰۶هـ.ق). روضة المتقين فى شرح
من لا يحضره الفقيه، قم، مؤسسه
فرهنگى اسلامى كوشانبور، چ دوم.

۳۴. _____ (۱۴۱۴هـ.ق). لوامع
صاحبقرانى، قم، مؤسسه اسماعيليان، چ
دوم.

۳۵. محقق حلى، جعفر بن حسن (۱۴۰۷هـ.ق).
المعتبر فى شرح المختصر، قم، مؤسسه
سيدالشهدا عليه السلام، چ اول.

۳۶. _____ (۱۴۰۸هـ.ق). شرائع
الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، قم،
مؤسسه اسماعيليان، چ دوم.

۳۷. مقدس اردبيلى، احمد بن محمد (۱۴۰۳هـ.
ق). مجمع الفائدة و البرهان فى شرح
إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات
اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه
علميه قم، چ اول.

۳۸. موسوى عاملى، محمد بن على (۱۴۱۱هـ.
ق). مدارك الأحكام فى شرح عبادات
شرائع الإسلام، بيروت، مؤسسه آل
البيت عليهم السلام، چ اول.

۳۹. نراقى، احمد بن محمد مهدى (۱۴۱۵هـ.ق).
مستند الشيعة فى أحكام الشريعة، قم،
مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چ اول.

۴۰. _____ (۱۴۱۷). عوائد الايام فى
بيان قواعد الاحكام و مهمات المسائل

